



سازمان راهداری و حمل و نقل جاده‌ای

بایبیز ۱۴۰۰

شهر و زندگی یک

از نشری برنامه‌های جشنواره
رو به راه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

داستان / ۱۱	چیستان / ۱۳
جدول / ۹	صحیح و غلط / ۱۴
کاریکاتور / ۱۰	نهج البلاغه / ۱۵
دلنوشته / ۱۲	مسابقه عکاسی / ۱۶

سَناسَنامه



سازمان فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری کاشان
با همکاری پلیس راهنمایی و رانندگی شهرستان کاشان

مدیر مسئول: محمد حسین واحدیان

مجری طرح: امیرحسین عبدلی

گرافیک و طراحی: رویش رسانه

مشاور اجرا: مهدی فخرنی

ما را در شبکه های اجتماعی دنبال کنید

@kashanfarhangi @kashanfarhangi

۰۳۱-۵۵۴۲۴۸۰۰

با تشکر از مدیران محترم فرهنگسراهای سازمان

فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری کاشان

خاله ی من پرستار است و برای ما خیلی قابل احترام هست. مادرم می گوید او یک فرشته است، فرشته ای که به زمینیان خدمت می کند. او عاشق کارش هست و در این روزهای سخت کرونایی واقعا خیلی زحمت می کشد. امروز هم که روز میلاد حضرت زینب(س) و روز پرستار است، من و مادر و برادرم می خواهیم به خانه ی خاله سمیه برویم و از زحمات او تقدیر کنیم. پدرمان هم برای یک ماموریت کاری به سفر رفته است. من و برادرم سهراب از شب قبل که از مادر شنیده بودیم که قرار است به خانه ی خاله سمیه برویم، خیلی خوش حال هستیم و سر از پا نمی شناسیم. عصر امروز آماده شدیم و در کوچه، کنار درب پارکینگ خانه منتظر مادر بودیم.



اما دیدیم که مادر

دست خالی آمد و سوئیچ ماشین را با خودش نیاورد. پرسیدم: مادر جان مگر به خانه ی خاله سمیه نمی رویم؟ مادر لبخندی زد و گفت: چرا سپیده جان می رویم، اما نه با ماشین! سهراب که انتظار همچین جوابی نداشت، گفت: چرا؟ پس چه طوری می خواهیم به خانه ی خاله برویم؟ مادرم درحالی که داشت درب خانه را قفل می کرد گفت: بچه ها این موقع روز خیابان ها خیلی شلوغ است و بهتر است که با اتوبوس برویم. این طوری هم به کم شدن ترافیک کمک می کنیم و هم به کم شدن آلودگی هوا... من و سهراب با ناراحتی گفتیم: آخه!!! مادر گفت: آخه ندارد و با لبخند ادامه داد این بار، سفر شهری ما با اتوبوس هست. مطمئن باشید که پشیمان نمی شوید.



هرسه با هم راه افتادیم و تا ایستگاه اتوبوس کمی پیاده روی کردیم. منزل ما نزدیک سه راه چمران است. وقتی به سه راه رسیدیم، در ایستگاه ایستادیم و منتظر اتوبوس شدیم. مادرکارتی را از کیف خود درآورد و به باجه بلیط فروشی کنار ایستگاه رفت تا آن را شارژ کند.



بالاخره اتوبوس آمد، اما نتوانست در ایستگاه بایستد چون یک شهروند بی مسولیت، ماشینش را در آن جا پارک کرده بود. اتوبوس جلوتر ایستاد تا مسافران سوار شوند. من و سهراب هنگام ورود به اتوبوس به آقای راننده سلام و خسته نباشید گفتیم. راننده هم با این که از رفتار آن راننده عصبانی بود، ولی جواب ما را با خوش رویی داد.



راننده اتوبوس خیلی با احتیاط و سرعت مجاز حرکت می‌کرد، اما در نزدیک میدان امام خمینی یک دفعه با ترمز راننده، همه‌ی سرنشینان تکان شدیدی خوردند. دلیل آن هم دور زدن ماشینی بود که در محل خط ممتد و نزدیک میدان و حتی بدون توجه به ماشین‌هایی که رد می‌شدند از وسط خیابون دور زد.

راننده‌ی اتوبوس گفت: حواست کجاست؟ نزدیک بود تصادف کنیم! اما راننده با بی‌خیالی تمام به راهش ادامه داد و رفت.



به میدان ۱۵ خرداد که رسیدیم اتوبوس در ایستگاه ایستاد تا مسافران پیاده شوند. در این میان مسافری که ظاهراً کارت‌ش شارژ نداشت می‌خواست که به راننده پول نقد بدهد ولی راننده به او گفت: این کار غیرقانونی است، چرا قبل از سوار شدن، کارتت را شارژ نکردی؟

خلاصه شارژ کردن کارت آن مسافر باعث شد که ما در ایستگاه اتوبوس خیلی معطل شویم



بالاخره دوباره اتوبوس شروع به حرکت کرد. اما نگویم از ترافیک خیابان شهید رجایی...! که واقعا خسته کننده و سرسام آور بود. هر یک متریک ترمز! ماشین‌ها همه به هم قفل شده بودند. جلو پاساژها چندین ماشین در مقابل تابلو توقف ممنوع پارک کرده بودند و این کار غیر قانونی آن‌ها باعث شده بود ترافیک خیابان چند برابر شود. سهراب صدایم کرد و گفت سپیده! من در چند دقیقه‌ای که از ایستگاه ۱۵ خرداد حرکت کرده ایم با دقت به ماشین‌ها نگاه می‌کنم و نکته‌ی عجیبی را متوجه شدم.



با تعجب پرسیدم: چه نکته‌ای؟ سهراب ادامه داد: بیشتر این ماشین‌ها تک‌سرنشین هستند و بی خود نیست ترافیک این همه زیاد شده. گفتم خب! تو فکر می‌کنی برای حل این مشکل باید چه کار کرد؟ سهراب گفت: من فکر می‌کنم اگر همه‌ی افراد مثل پدر و مادر ما فکر می‌کردند و سعی می‌کردند بیشتر رفت و آمدهایشان را با اتوبوس شهری انجام دهند ترافیک این همه زیاد نمی‌شد. از شنیدن حرف‌های سهراب به فکر فرو رفتم و با خودم گفتم واقعا چرا بیشتر ما آدم‌ها فقط به راحتی خودمان فکر می‌کنیم و اصلا به فکر دیگران نیستیم؟!



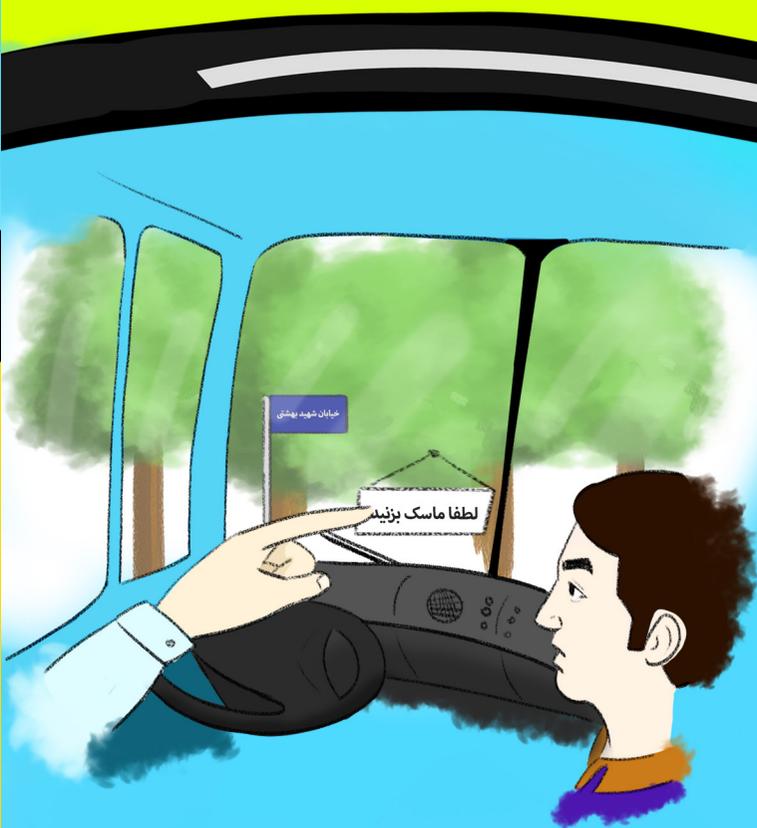
در همین فکرها بودم که مادر صدایم کرد: سپیده جان حواست هست؟! آماده باش در ایستگاه بعدی باید پیاده شویم. در ایستگاه روبه روی بیمارستان نقوی پیاده شدیم و به مغازه ی گل فروشی رفتیم.

در آنجا عطر گل ها و زیبایی چشم گیر آن ها چند دقیقه ای باعث شد فکرمان از آن همه شلوغی و ترافیک آسوده شود. یک گلدان گل زیبا را انتخاب کردیم و خریدیم تا برای روز پرستار به خاله ی عزیزمان هدیه بدهیم. چون که خاله سمیه عاشق گل و گیاه هست. از گل فروشی بیرون آمدیم و به طرف ایستگاه اتوبوس خیابان شهید بهشتی راه افتادیم.



در مسیر از چهارراه آیت الله کاشانی رد شدیم. در آن جا دیدم که چند پلیس راهنمایی و رانندگی ایستاده بودند. با خودم فکر کردم که واقعا پلیس چه نقش مهمی در کم کردن ترافیک و نظم بخشی به شهر دارد. همراه با سهراب و مادرم جلو رفتیم و به آن ها خسته نباشید گفتیم.

به ایستگاه رسیدیم، آن جا خیلی شلوغ بود. خواستیم داخل ایستگاه بنشینیم، ولی دیدیم که متاسفانه مسافران به نظافت اصلا اهمیت نداده اند و داخل ایستگاه خیلی کثیف است. ایستادیم تا اتوبوس آمد. من و سهراب سعی کردیم تا حق دیگران را رعایت کنیم و به نوبت سوار شویم اما چند مسافر که ماسک هم نزنده بودند توجه به نوبت وارد اتوبوس شدند.



راننده ناراحت شد و به آن ها تذکر داد که ماسک بزنند. اما آن ها توجهی نکردند و بعد این مساله باعث شد که چند مسافر دیگر هم اعتراض کنند و آن ها مجبور شدند در ایستگاه بعدی پیاده شوند. مادرم گفت: این افراد هم سلامتی خودشان را به خطر می اندازند و هم باعث به خطر افتادن جان مردم می شوند. این رفتار آن ها بی مسوولیتی است.

خیابان شهید بهشتی هم خیلی شلوغ بود و به خاطر ترافیک، مدت زیادی در راه بودیم. در مسیر من و سهراب از پنجره بیرون را نگاه می کردیم و دیدیم که در این مسیر، دور زدن های زیاد ماشین ها و پارک دوبل، بیشترین نقش را در ترافیک و شلوغی خیابان دارد. با سهراب گرم این صحبت ها بودیم که مادرم گفت: البته بچه ها، شما به یک موضوع مهم توجه نکرده اید. خیابان هایی مثل خیابان شهید رجایی و بهشتی چون چندین سال پیش طراحی و ساخته شده اند خیلی باریک هستند و برای چنین حجم ترافیک و تعداد ماشین هایی که در حال حاضر در آن تردد می کنند، اصلاً مناسب نیستند. اما خوشبختانه خیابان های جدیدی که در کاشان طراحی و ساخته شده خیلی استاندارد و عریض هست.



همین موضوع به کم کردن ترافیک شهری خیلی کمک می کند. در همین موقع اتوبوس از میدان جهاد رد شده و وارد بلوار دانش شد. مادرم گفت بچه ها مثلاً شما با یک نگاه به این بلوار متوجه تفاوت خیابانی بافت قدیمی و جدید شهر می شوید. سهراب گفت: درست می گویی مادر جان، البته که مردم هم باید رعایت کنند و با ماشین تک سرنشین به خیابان ها نیایند.

این جا بود که من به یاد پدرم افتادم که صبح ها با این که ماشین دارد ولی با دوچرخه به سر کار می رود. فهمیدم که پدرم برای کم کردن ترافیک و کمک به کم کردن آلودگی هوا این کار را می کند.



تازه صحبت هایمان گل انداخته بود که به مقصدمان رسیدیم و باید پیاده می شدیم تا به خانه ی خاله سمیه برویم. به یاد حرف مادرم افتادم که سفر شهری امروزمان با اتوبوس خواهد بود. واقعاً که در این سفر شهری امروز چقدر چیزهای جدید دیدم و چه چیزهایی یاد گرفتم. امیدوارم که همه ی ما به عنوان یک شهروند، برای حفظ شهرمان در کم کردن ترافیک شهری و جلوگیری از آلودگی هوا دست به دست هم بدهیم.

آن شب در خانه ی خاله سمیه خیلی به ما خوش گذشت. گرچه جای پدرمان هم خالی بود اما او هم تلفن زد و با خاله صحبت کرد و روز پرستار را به او تبریک گفت. ما شب را در خانه آنها ماندیم چون فردا جمعه بود و ما هم تعطیل بودیم.





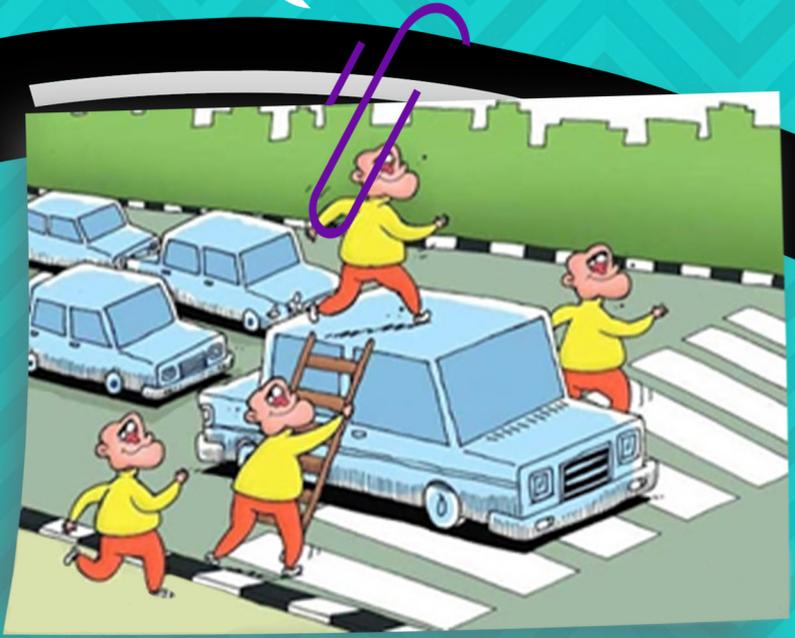
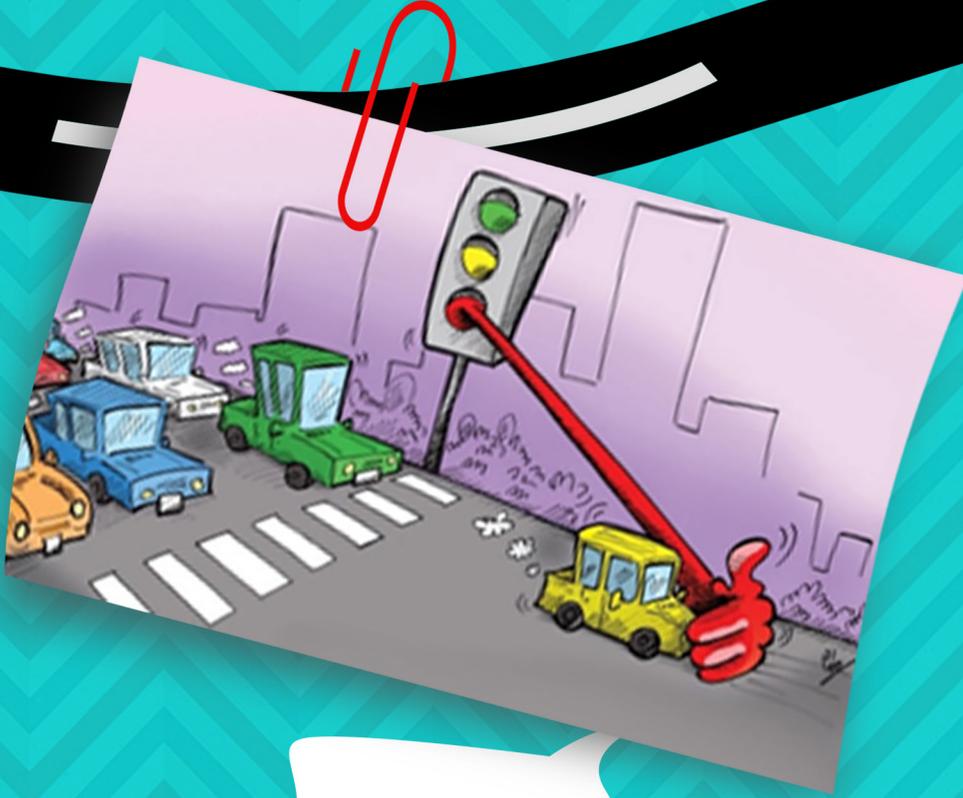
ن	چ	ب	ح	ص	ش	گ	ر	ز	س	ظ	ت
ق	ر	خ	ن	م	ت	ر	ا	ف	ی	ک	ی
ع	ا	ظ	ب	پ	ا	ل	ت	ص	پ	م	ز
خ	غ	پ	ا	ر	ک	د	و	ب	ل	ر	ش
گ	ب	ی	چ	ژ	س	ا	ب	ه	ی	ب	گ
و	خ	ط	ک	ش	ی	ز	و	ق	س	ن	ث
ن	ض	ن	ظ	ع	ه	ظ	س	ب	خ	د	م
ا	ک	ذ	گ	ت	ن	ی	ه	ل	ص	س	ک

دانش آموزان عزیز، کلمات مربوط به راهنمایی و رانندگی را در جدول بالا پیدا کرده و مثل نمونه دور آن خط بکشید. سپس کلمات را از جدول خارج کرده و در کادری که یادگذاشته بنویسید.

جدول

کاریکاتور!

آخ جون!
چه بازی بپر بپر
خوبی....



برگرد سرجات
کوچولو!



از رو مین رد میشم
ولی از پل عابر پیاده
نه نه!

حاضرم به صندلی
قل و زنجیر بشم ولی
جامو به کسی ندم!



کار بیکاتور!



همینطور بین
خطوط بیا
تا... تا... تا...
تایی... تایی... تایی



پرستاری هنر نقاشی لبخند
بربوم درد هاست .



مسابقه دلنوشته

دانش آموزان عزیز با نوشتن دلنوشته‌های

خود به پرستاران و مبارزان خط مقدم با

کرونا، در مسابقه شرکت نمایید.

لطیفه

آنقدر تند می رانم، استاد بهم گفت پسر جان پشت ماشین نوشته تحت تعلیم نه تحت تعقیب!

چيستان! ۱

ماشین در این ترافیک سر چهارراه با هم درگیر شده اند. اگر یکی از ماشین ها جایه جا شود راه بقیه هم باز خواهد شد و ترافیک از بین خواهد رفت. به نظر شما کدام ماشین باید حرکت کند؟ (نکته: ماشین ها فقط به جلو و عقب می توانند حرکت کنند)

چيستان! ۲

چطور چنین چیزی ممکن است؟

چراغ راهنمایی و رانندگی که روبه روی خیابان است قرمز است، افسر راهنمایی هم در آنجا ایستاده است، با این حال راننده ای از چراغ قرمز می گذرد و کسی مزاحم او نمی شود. چطور چنین چیزی ممکن است؟

۱۳





۱۴

تصاویر درست را با ✓ و تصاویر غلط را با ✗ نشان دهید.





نهج البلاغه

حکمت ۳۹۹ حقوق فرزند بر پدر و مادر

همانا برای فرزند به عهده پدر حقی است، و بر پدر نیز بر عهده فرزند حقی است.
حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند،
و حق فرزند بر پدر این است که برای او نام نیکو قرار دهد، او را خوب تربیت کند، و به او قرآن بیاموزد.

حکمت ۴۱۱ حقوق آموزگار

تیزی زبانت را علیه کسی که به تو سخن آموخت و بلاغت گفتارت را بر ضد کسی که به تو قدرت گفتار آموخته است، به کار مبر.

دانش آموز عزیز حکمت های بالا را مطالعه کن و جاهای خالی را با کلمه مناسب پر کن.

۱. حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز، جز، از پدر اطاعت کند.

۲. پدر و مادر باید به فرزند خود بیاموزد.

۳. را علیه کسی که به تو سخن آموخت به کار مبر.



با موضوعیت معضلات ترافیکی



مهلت ارسال آثار

۲۰ آبان ماه ۱۴۰۰

ارسال به واتس آپ مدیریت مدرسه

شماره واتساپ از مدیریت محترم مدرسه گرفته شود



موضوعات مسابقه:

- * پارکینگ شهری
- * پارک دوبل
- * ماشین های تک سرنشین
- * نظافت ایستگاه اتوبوس
- * شارژر بلیط کارت

شرایط شرکت در مسابقه:

- * هر فرد می تواند فقط یک عکس ارسال نماید.
- * کیفیت عکس و انتخاب عنوان مناسب امتیاز دارد.
- * شرکت در مسابقه برای تمامی دانش آموزان مقطع ابتدایی، آزاد است.
- * به نفرات برگزیده جوایز ارزنده ای اهدا می گردد.
- * عکس ها باید توسط خود فرد گرفته شده باشد و مشخصات مکان عکس درج شود.